

مقاله پیش رو گزیده ایست از فرمایشات مرحوم حضرت  
علامه طهرانی راجع به میزان بودن امیرالمومنین علیه  
السلام در اعمال که حاوی نکاتی دقیق و عمیق از سیره  
وروش آن حضرت در ابعاد مختلف فردی و اجتماعی می  
باشد

تفسیر آیه شریفه : **لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا**

**معهم الكتاب و المیزان**

1- «بینه» و «کتاب» و «میزان» کدامند؟

2- الفاظ برای معانی عامه وضع شده اند، مانند چراغ و

نور و..

3- مراد از کتاب تورا، انجیل و قرآن است.

4- «میزان» درجه إدراک و شناخت و ملکات کسی است

که پاسدار کتاب خدا و عامل به آن است.

5- مراد از «میزان» در آیه «وَالسَّمَاءِ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ

...» أمير المؤمنين است.

- 6- برخی از فضائل و مناقب أمير المؤمنين عليه السلام
- 7- عفو أمير المؤمنين عليه السلام از ابن ملجم عالم را  
مات و مبهوت نمود.
- 8- عفو و اغماض سيد الشهداء عليه السلام میزان است.
- 9- عدل أمير المؤمنين با برادر و غيره «میزان» است.
- 10- داستان عاریه گرفتن یکی از دختران أمير المؤمنين  
گلوبند را از بیت المال و برخورد حضرت با او.

11- داستان بیرون آوردن تیر از پای امیرالمؤمنین در

حال نماز.

12- جهاد امیرالمؤمنین و فداکاری آن حضرت «میزان»

است.

13- افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام از ملائکه مقربین

و انبیاء مرسلین.

14- افرادی که به امیرالمؤمنین شبیه باشند، به یک لحظه

از تمام عوالم عبور می کنند.

15- سه معجزه أمير المؤمنين عليه السلام به نقل از ابن

شهر آشوب مازندرانی.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ

الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ

الرحمن الرحيم

بَارِيِ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ بَاعَثِ الْأَنْبِيَاءَ وَالْمُرْسَلِينَ وَ  
الصَّلَاةَ وَالسَّلَامَ عَلَى أَشْرَفِ السُّفَرَاءِ الْمُكْرَمِينَ أَفْضَلِ  
الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ

حَبِيبِ إِلَهِ الْعَالَمِينَ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ  
الطَّاهِرِينَ وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى  
قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ .

قَالَ اللَّهُ الْحَكِيمُ فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ :

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ

الْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ (سوره الحديد ، صدر آيه

25.) صلواتی ختم کنید!

«ما پیغمبران را فرستادیم با حجّت، بیّنه، معجزه، آیات و

دلایلی که دلالت داشت ارتباط آنها را با عالم ملکوت؛ و

با آنها کتاب و میزان (یعنی ترازو) فرستادیم برای اینکه

مردم به قسط و عدالت رفتار کنند.»

«بیّنه» و «کتاب» و «میزان» کدامند؟

حجّت و بیّنه معنی‌اش معلوم است، کتاب هم معنی‌اش معلوم است؛ کتاب عبارت است از: یک سلسله احکام و قوانین و دستورات اخلاقی و بیان معارف الهی که مردم را به توحید رهبری می‌کند.

ولی در این آیه مبارکه معنی میزان چیست، که ما با انبیاء میزان فرستادیم؟ میزان به معنی ترازوست؛ انبیاء چگونه ترازوئی در دست داشتند؟ و چگونه هر پیغمبری با خود ترازوئی داشته؟ من یک مقدمه عرض می‌کنم و بعد می‌رسیم به معنی ترازو و تفسیر حقیقت معنی میزان.

الفاظ برای معانی عامه وضع شده اند، مانند چراغ و

نور و..

یک مطلبی دارند اهل علم و آن این است که: الفاظ برای

معانی عامه وضع شده است. یک لفظی را که ما می بینیم

استعمال می کنند، برای یک معنی خاص نیست، برای

معنی عام است.

من باب مثال: لفظ «چراغ» را وضع کردند برای آن چیزی

که در شب نور می دهد و اطراف خود را روشن می کند و

مردم رفع احتیاجات خود را به واسطه آن در تاریکی می‌کنند.

در آن زمانی که چراغ عبارت بود از یک فتیله‌ای که در روغن می‌گذاشتند و سر آن را آتش می‌زدند و شعله‌ای برمی‌خواست و دود می‌کرد و به آن چراغ می‌گفتند، اسم آن چراغ بود؛ بعد که تبدیل به نفت شد و فتیله را در نفت قرار دادند و یک شیشه حبابی هم روی آن قرار دادند، باز به او گفتند چراغ؛ بدون اینکه در معنی چراغ اختلافی بین

معنی اول و ثانی باشد؛ همانطوری که به آن پی سوز  
می گفتند چراغ، به این هم می گویند چراغ.

پس معلوم می شود لفظ چراغ را در لغت و عرف وضع  
نکردند برای خصوص آن در جائی که از روغن و فتیله  
تشکیل شده، و اِلَّا اگر معنی اش فقط آن بود، دیگر به این  
چراغ نفتی نباید چراغ بگویند، باید یک اسم دیگر  
بگذارند؛ و در عین حال بعداً چراغ گازی اختراع شد، باز  
به او گفتند چراغ؛ چراغ برقی و الکتریکی و کهربائی  
اختراع شد، باز به این می گویند چراغ؛ بدون مختصر

تصرفی و تغییری، همان لفظ را به همان نحوه‌ای که در همان پی سوز و چراغ نفتی استعمال می‌کردند، استعمال می‌کنند در همین چراغهای برقی.

از اینجا ما یک نتیجه می‌گیریم و او این است که: لفظ چراغ برای خصوص آن چراغ روغنی یا نفتی وضع نشده، و اِلَّا وقتی چراغ برقی آمد برای او باید اسم دیگری بگذارند؛ می‌بینیم اسم دیگری نگذاشته‌اند، بلکه همان لفظ اولی را به همان عنایتی که سابقاً استعمال می‌کردند حالا هم استعمال می‌کنند.

از اینجا یک نتیجه می‌گیریم، و او این است که: لفظ  
چراغ برای خصوصیت آن چراغ روغنی یا چراغ نفتی یا  
چراغ گازی یا چراغ برقی وضع نشده؛ لفظ چراغ برای  
یک معنی عامی وضع شده، یعنی آن چیزی که نور  
می‌دهد و تاریکی را از بین می‌برد و انسان به واسطه آن  
رفع نیاز خود را در تاریکی می‌کند و می‌بیند. آن یک  
معنی عامی است، خواه آن را در همان چراغ پی سوز  
سابق یا چراغ نفتی یا چراغ کهربایی بریزند و پیاده کنند و  
استعمال کنند، در معنی کلی و عام لفظ چراغ تفاوتی

نیست. این یک مثال زدم برای لفظ چراغ. تمام الفاظ بر همین سیاق است؛ لفظ انسان، لفظ حیوان، لفظ عمارت، لفظ نور، لفظ ظلمت، لفظ میزان، لفظ کتاب، همه الفاظ برای معانی عامه هستند.

یکی از الفاظ «میزان» است؛ میزان یعنی آلت سنجش، ترازو، میزان معنی اش این است.

یکوقتی ترازوئی درست می کنند که دو کفه دارد و اطراف آن را زنجیر می بندند یا با ریسمانی، و بالای این شاهین را قرار می دادند، به آن می گویند ترازو؛ کفه ها را پائین

قرار دادند و شاهین پائین قرار گرفت، باز می‌گویند  
ترازو؛ قیان درست کردند که اصلاً یک کفه بیشتر ندارد،  
باز به او می‌گویند میزان، ترازو.

و همچنین از این معنا یک قدری گسترش پیدا کنیم،  
می‌بینیم که ترازو و لفظ میزان را استعمال می‌کنند برای  
سنجش چیزهایی که از قبیل جسم نیست؛ مثلاً قوه کهرباء  
و برق که از [جریان] کهربائی شهر به درون ساختمان  
وارد می‌شود کنتور می‌گذارند و به کنتور می‌گویند میزانیه  
یعنی ترازو، یعنی آلت سنجش مقدار مصرف جریان برق،

این ترازوست، با این ترازو برق را اندازه می‌گیرند؛ با یک  
ترازو شدت جریان برق را اندازه می‌گیرند، با یک ترازو  
قوه الکتروموتوری برق را اندازه می‌گیرند؛ می‌گویند: آن  
آمپر متر است، آن ولت متر است؛ با یک ترازو مقاومت را  
می‌سنجند، باز هم آن میزانیه است؛ با یک آلت سنجشی  
درجه حرارت بدن انسان را معین می‌کنند، درجه  
می‌گذارند؛ می‌گویند: این میزانیه است؛ منتهی میزان  
تشخیص دادن حرارت بدن، میزان تشخیص دادن ضربان

قلب، میزان تشخیص دادن فشار خون، اینها همه میزان  
است دیگر.

البته این ترازوها با همدیگر خصوصیتش فرق می کند. آن  
دستگاهی که با آن فشار خون را اندازه می گیرند غیر از آن  
ترازوی هیزم کشی است؛ و آن ترازویی که با آن حرارت  
بدن را اندازه می گیرند غیر از اسطرلاب است که با او  
ارتفاعات نواحی و ستارگان را می سنجند؛ اینها همه  
ترازوهای مختلف هستند به شکلهای مختلف، ولیکن  
حقیقت معنی ترازو و سنجش و میزان در همه اینها

هست؛ و ما با این میزانها سنجش می‌کنیم و اندازه‌گیری می‌کنیم، چند متر مکعب آب در منزل آمده؟ می‌روند کتور را می‌بینند؛ میزانیه را می‌بینند.

**میزان» درجه إدراک و شناخت و ملکات کسی است  
که پاسدار کتاب خدا و عامل به آن است**

آیا ما میزانی هم داریم که با او عقل را بسنجیم، شجاعت را بسنجیم، عفت را بسنجیم، از خود گذشتگی و ایثار را بسنجیم، عدالت را بسنجیم، حفظ حقوق غیر را بسنجیم،

مراتب عبودیت را بسنجیم، مراتب معرفت پروردگار و  
درک حقیقت توحید را بسنجیم یا نه؟ آن هم میزانیّه‌ای  
دارد یا نه؟

بله آن هم میزانیّه دارد. اما، حقیقت معنی میزان در او  
هست ولی شکلش به شکل این میزانیّه‌های خارجی  
نیست؛ ترازوی دو کفه‌ای نیست؛ مانند (آلت) دستگاه  
فشار خون نیست. آن چیست؟

آن همین است که قرآن می‌فرماید:

وَ أَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ (سوره الحديد ، قسمتی

از آیه 25.)

ما پیغمبران را که فرستادیم با آنها یک کتاب فرستادیم،  
تورات، انجیل، صحف حضرت ابراهیم، کتاب نوح،  
قرآن، این روشن. دیگر یک میزان فرستادیم، آن میزان  
چیست؟

آن میزان درجه ادراک، درجه صفات، درجه ملکات آن  
پیغمبری است که پاسدار و پاسبان کتاب خداست و عمل  
کننده به قوانین و شرایعی است که خدا به او فرستاده.

کتاب را فرستاده، اما کتاب را که می‌فهمد؟ که درک  
می‌کند؟ شأن نزول آن، تفسیر آن، تأویل آن، باطن آن،  
ظاهر آن، ناسخ آن، منسوخ آن، مطلق، مقید، عام، خاص،  
مجمل، مبین، اینها را کی درک می‌کند؟

آن کسی که واقف بر اسرار کتاب است و از نقطه نظر  
تشریح، وجود او میزان است برای پیاده کردن آن احکام  
که در کتاب خدا آمده در جامعه بشریت. این معنا روشن  
شد؟

در آیه قرآن داریم:

وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ، أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ، وَ

أَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَ لَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ (سوره

الرَّحْمَنِ آيات 7 تا 9).

«خداوند آسمان را بلند خلقت فرمود، و مقام آن را بلند

قرار داد، و میزان را قرار داد؛ ای مردم! شما در میزان

طغیان نکنید، حقّ او را اداء کنید، به ترازو خیانت نکنید،

اقامه وزن کنید و ترازو را سبک نکنید!»

معنی ظاهری این آیه قرآن که روشن است؛ ولیکن یک

معنی باطن دارد که آن تفسیر و تأویل این آیه است.

مراد از «میزان» در آیه «وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ  
...» امیرالمؤمنین است.

در روایات عدیده داریم که در تفسیر قرآن و در تفسیر  
کافی و در بسیاری از تفاسیر دیگر ذکر شده؛ و در کتاب  
«معانی الأخبار» و در مقدمات «تفسیر صافی» مرحوم  
فیض نقل کرده که مراد از میزان امیرالمؤمنین علیه السلام  
است.

وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا خِذَا آسْمَانِ رَا بَلَنْد كَرْد. آسْمَانِ وَجُود  
مَقْدَسُ رَسُولِ اَكْرَمِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، وَ مِيزَانِ رَا

قرار داد، یعنی امیرالمؤمنین را قرار داد؛ شما در این میزان طغیان نکنید، تجاوز نکنید، حقّ او را اداء کنید، با این میزان بسنجید خود را و؛ افکار و عقول و آراء و عقائد خود را با این میزان اندازه گیری کنید.

حالا امیرالمؤمنین علیه السلام چگونه میزان است؟

چون پیغمبر خدا خاتم النبیین است و از تمام انبیاء و مرسلین اشرف و افضل است و امیرالمؤمنین علیه السلام وصیّ اوست و تمام کمالات و علوم و معجزات به امیرالمؤمنین منتقل شده؛ و طبق آیه قرآن ارث رسیده،

أمیر المؤمنین بر میزان حقّ است. تمام وجودش، بدنش،  
فکرش، قوای واهمه و متخیله و حس مشترک، قوه  
حافظه و عاقله، ملکاتش، صبرش، عبادتش، شجاعتش،  
تحملش در مصائب و شدائد، نمازش، عبادتش، عفتش،  
عبودیتش، همه بر اساس حقّ است، درک و معرفتش بر  
اساس حقّ است. عالی‌ترین ستاره درخشان در آسمان  
ولایت است؛ که تمام انبیاء و مرسلین زیر نگین او  
هستند. و از پیغمبر اکرم گذشته هیچ پیغمبری دارای مقام  
و عظمت او نیست.

## برخی از فضائل و مناقب أمير المؤمنين عليه السلام

مجسّمه انسان کامل من جميع جهات، در آسمان ولایت می‌درخشد، عفت أمير المؤمنين میزان است ؛ یعنی أمير المؤمنين که برای افراد بشر امام است مردم مأمومند؛ او مقتداست همه مقتدی؛ او متبوع است همه تابع. همه باید دنبال او حرکت کنند و پا جای قدم او بگذارند و خود را به مقام او نزدیک کنند، هر فردی بیشتر نزدیک شد بیشتر بهره می‌برد و از انسانیت بیشتر متمتع می‌شود، و هر فردی دورتر افتاد گمراه‌تر است و محروم‌تر.

عَفَّتْ امیرالمؤمنین میزان است، عَفَّتْها را با این میزان  
اندازه‌گیری می‌کنند، چون در روز قیامت که می‌شود آن  
ترازوی اعمالی که برای عمل انسان قرار می‌دهند دو کفّه  
ندارد، یک کفّه عمل خوب، حسنات؛ در کفّه‌ای دیگر  
اعمال بد و سیئات را بریزند و هر کس عمل خوبش بر  
عمل بد غلبه کند به بهشت و إِلَّا به جهنم؛ چنین روایت و  
آیتی نداریم، اعمال بد وزن ندارد، در روز قیامت اعمال  
بد گم می‌شوند و همه از بین می‌روند و قدر و قیمتی

ندارند که در آنجا جلوه کند، آنچه موجب ثقل و سنگینی  
ترازوی عمل مسلمان می شود حسنات اوست.

**وَالْوِزْنَ يُؤْمِنُ الْحَقِّ** (سوره الاعراف صدر آیه 8).

آن وقت حسنات او را با حسنات میزان اندازه گیری  
می کنند. مؤمن را می آورند، عفت او، عصمت او، عبادت  
او، سائر اخلاق، ملکات، افعال او را با این ترازو  
اندازه گیری می کنند؛ می گویند: ای مؤمن! پیغمبر تو،  
میزان تو، حضرت شعیب و لوط و هود و صالح و یعقوب  
و اسحاق و یوسف نبوده، امام تو امیرالمؤمنین است و تو

ادّعا می‌کنی که از آن حضرت تبعیت می‌کنی و شیعه آن  
حضرت هستی، و خداوند او را به عنوان امامت به من  
ولایت داد، خواهی نخواهی در زیر لواء و پرچم او هستی  
و باید از او پیروی کنی؛ کارها، اعمال، رفتار انسان را با  
آن میزان اندازه‌گیری می‌کنند.

عفت انسان را با عفت امیرالمؤمنین می‌سنجند، ببینند چه  
اندازه این عفت به آن عفت نزدیک است؛ گذشت و  
اغماض انسان را با امیرالمؤمنین اندازه‌گیری می‌کنند، چه  
اندازه این گذشت به آن گذشت نزدیک است.

چه گذشتی کرد امیرالمؤمنین؟!

امیرالمؤمنین در تمام دوران حیات خود گذشت محض

بود، فداکار محض بود، در شب لَيْلَةُ الْمَبِيتِ، در لَيْلَةُ

الْمَبِيتِ جای پیغمبر خوابید و جان خود را فدا کرد، که

هیچ کس تصور چنین فداکاری در خود نمی‌دید. در تمام

دوران رسول خدا اوّل باگذشت و فداکار بود.

بعد از رسول خدا برای حفظ اسلام از شخصیت، از

ریاست، از حکومت گذشت و بیست و پنج سال تمام

خانه‌نشین بود؛ نه اقدامی، نه قیامی. در آن دورانهای

سخت که به او متوجه شدند گفتند: بیا با تو بیعت کنیم،  
برخیز، از این نشستن دست بردار، حق خود را بگیر،  
تکان نخورد، چون مانند آفتاب روشن می‌دید که این قیام  
بر علیه اسلام و بر ضرر اسلام است، باید صبر کند،  
بگذرد تا اینکه آن دین پیغمبر باقی بماند؛ اگر قیام کند قیام  
او که توأم با موفقیت نیست، با وجود آن اشرار و مخالفین  
سرسختی که تا آخرین درجه برای شکست امیرالمؤمنین  
و حتی برای شکست پیغمبر و اسلام ایستاده بودند. اینجا

از حقّ شخصی می‌گذرد برای وصیت پیغمبر، برای حفظ قرآن، برای حفظ اسلام.

در نهایت درجه سختی زندگی می‌کند، عیناً مانند یک سلطان و پادشاهی که او را بیاورند پائین، پائین، پائین، یک درجه سربازی هم به او ندهند. بیست و پنج سال امیرالمؤمنین این قسم زندگی کرد، بعد به خلافت ظاهری رسید. چه گذشتها، چه اغماضها، که در تاریخ واقعاً عقل انسان را مبهوت می‌کند.

آن داستان جنگ جمل و گذشتش از عائشه، که تمام  
بزرگان را مبهوت کرده، و فداکاری حضرت و اغماض  
حضرت و صبر حضرت.

**عفو أمير المؤمنين عليه السلام از ابن ملجم عالم را مات  
و مبهوت نمود.**

همین قضیه ابن ملجم مرادی این قضیه شوخی نیست،  
ابن ملجم نقشه أمير المؤمنين را عقیم کرد؛ ابن ملجم با  
این ضربت، حرکت سپاه أمير المؤمنين را به شام برای از  
بین بردن معاویه متوقف ساخت؛ ابن ملجم معاویه را بر

علیه أميرالمؤمنين تحريك کرد؛ چند روز ديگر حرکت کرد آمد تا کوفه، رفت بالای منبر و گفت: من با شما جنگ نکردم تا شما را نمازخوان کنم، روزه گیر کنم، اينها با خودتان است، می خواهيد بکنيد! من با شما جنگ کردم که حکومت کنم و من فائق شدم. اين اعلام رسمی معاويه است، که رسماً می گويد: من به اسلام کاری ندارم، من می خواهم بر شما حکومت کنم.

اميرالمؤمنين دچار ضربه ابن ملجم شد؛ آن وقت با آن اسيري که در مشت اوست چه کار نمی توانست بکند؟!

آیا نمی‌توانست او را زنده نگه دارد و بعد بگوید هر روز  
یک انگشت از او ببرید، او را قطعه قطعه کنید، او را آتش  
بزنید؟! درباره او چه فرمود؟ آن وصیتهائی را که درباره او  
کرد همه مردم را متحیر و مبهوت کرده. این چه روحیه‌ای  
است! این چه انسانیتی است! این چه گذشتی است! این  
چه افق عالی است!

أمیرالمؤمنین می‌فرماید: ای حسن! اگر من از دنیا رفتم  
یک ضربت به او می‌زنی؛ چون به من یک ضربت زده،  
حقّ دو ضربت نداری، و اگر عفو کنی برای تو بهتر است؛

و اگر از این ضربت من نجات پیدا کردم خودم می دانم و

او، و البته عفو می کنم.

این یک جمله امیرالمؤمنین است. حالا این جمله را شما

بیائید با کتاب خدا قیاس کنید. کتاب خدا چه می گوید؟

می گوید:

وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ

خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ (سوره النحل آیه 126.)

«اگر کسی شما را یک ضربتی زد، عقوبتی کرد، شما به  
مثل آن عقوبت می‌توانید پاداش کنید و اگر صبر کنید و  
اغماض کنید و عفو کنید، برای شما بهتر است.»

این دستور قرآن است دیگر، این آیه قرآن است. حالا  
أمیرالمؤمنین که متحقق به حقیقت این قرآن است مورد  
عقوبت واقع شده، شمشیر ظلم بر سرش آمده، و تمام  
قدرتها در مشت اوست، ولی ابداً وجود خود را منفک از  
این آیه قرآن نمی‌بیند. این را می‌گویند پاسدار قرآن، این

را می گویند والی قرآن، این را می گویند ولی قرآن، این را  
می گویند حقیقت قرآن.

بسیاری از افراد ادعا می کنند که ما قرآن می دانیم و عمل  
می کنیم؛ ولی وقتی نظیر این شرایط برای آنها پیدا می شود  
عمل آنها با حقیقت آیات قرآن فرسنگها فاصله دارد،  
فرسنگها؛ ولی امیرالمؤمنین اینطور نیست.

و اینکه سفارش می کند یک ضربت به او بزن، نه اینکه  
بخواهد شکسته نفسی کند، تصنع کند، تعلیم و تربیت  
بدهد، نه اصلاً واقعیت است. امیرالمؤمنین این واقعیت را

می بیند که باید به ابن ملجم یک ضربه زد و اگر عفو کند  
بهتر است، و اگر خودش هم از این زخم نجات پیدا کند  
می گوید: عفو می کنم و عفو هم می کرد.

**عفو و اغماض سید الشهداء علیه السلام میزان است.**

مگر سیدالشهداء علیه السلام عفو نکرد از حرّ بن یزید  
ریاحی؛ در حالتی که تمام مصائبی که به سر سیدالشهداء  
آمد زیر سر حرّ بود، اگر وهله اولّ جلوی آن حضرت را  
نگرفته بود حضرت به کربلا نمی آمد. این همان حقیقت  
ولایت است که آن روز میزان حقّ است. آن وقت روز

قیامت امیرالمؤمنین را می‌آورند و این گذشت و اغماض  
راجع به این حقیقت آیه قرآن که وَ أَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ  
الْمِيزَانَ میزان قرار می‌دهند، همه افراد امت را هم  
می‌آورند، اغماض و گذشت را با این میزان اندازه‌گیری  
می‌کنند؛ در فلان قضیه آیا گذشتی یا نه؟ در فلان قضیه  
آیا گذشتی یا نه؟ در فلان قضیه فلان کس گوش تو را  
مالید تو دوتا سیلی زدی، به چه مناسبت؟ مگر قرآن  
نمی‌گوید: اگر گوش شما را مالیدند، شما گوش بمالید  
دیگر، نه اینکه سیلی بزن. اگر به شما بد گفتند،

نمی‌توانید سیلی بزنید. اگر به شما سیلی زدند نمی‌توانید

تازیانه بزنید. اگر دست شما را بریدند نمی‌توانید بکشید

**وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ (سوره البقرة صدر آیه 179)؛**

یعنی آنچه را که بر شما وارد کردند عین آن را می‌توانید

عکس‌العملش را بر آن شخص وارد کنید، نه زیاده، و اگر

هم عفو کنید بهتر است. پس امیرالمؤمنین شد میزان.

میزان گذشت، میزان عدل، میزان اغماض.

**عدل امیرالمؤمنین با برادر و غیره «میزان» است.**

دیروز برای شما قضیه عقیل را عرض کردم؛ عقیل برادر  
است، بین او و بین امیرالمؤمنین نهایت صمیمیت است،  
نهایت رأفت و الفت، مردی است محترم، بیست سال از  
امیرالمؤمنین عمرش بیشتر است، در نهایت فقر زندگی  
می‌کند. آمد خدمت امیرالمؤمنین و طلب کرد از  
بیت‌المال.

حضرت می‌فرماید: دیدم فقیر بود و مستمند، دیدم  
فرزندان او را که رنگشان از شدت فقر سیاه شده بود و  
کبود، و مانند آنکه با نیل رنگ کرده‌اند؛ و گرد و غبار فقر

و غربت به صورت بچه‌ها نشسته بود. آمد پیش  
أمیرالمؤمنین و تقاضا کرد، یک مرتبه، دو مرتبه تکرار  
کرد. حضرت آهن را داغ کرد به بدنش چسباند، چون  
عقیل نمی‌دید، صدای ناله‌اش بلند شد.

حضرت فرمود: مادر بر تو بگرید! یعنی بمیری. تو از این  
آهن داغ من فریاد می‌کنی، آن وقت مرا دعوت می‌کنی به  
آتش غضب پروردگار که خدا برای مخالفین و متمرّدین  
قرار داده. من از بیت‌المال همه مسلمانها که مال همه  
آنهاست، حق آنها را به تو بدهم! صبر کن، این مقدار عطا

قسمت می‌شود، آن مقداری که سهمیه من شد من به تو می‌دهم. این را می‌گویند میزان عدل. ترازو خوب کار می‌کند، میزانیّه اشتباه نمی‌کند.

بیت المال مسلمین دست امیرالمؤمنین است، از شرق و غرب برای آن حضرت می‌آورند، ولی بین عقیل برادر محترم و عابد که با هم نهایت محبت و صمیمیت دارند و بین یک فرد سیاه حبشی که اسلام آورده و از اسلام هم تازه فقط شهادتین بر زبان جاری کرده، هیچ فرقی نیست. می‌گوید من حقّ او را به تو نمی‌توانم بدهم؛ خدا میزان

قرار داده، این بیت المال باید بین همه افراد مسلمین  
بالتسویه قسمت بشود، نمی‌توانم بدهم، مرا به آن آتش  
دعوت نکن. این را می‌گویند میزان عدل.

**عاریه گرفتن یکی از دختران امیرالمؤمنین گلوبند را از**

**بیت المال و برخورد حضرت با او**

دخترش از بیت المال مسلمین یک گردنبند مروارید  
عاریه گرفت، که در روز عید تمام زنان قریش خود را  
تجمل می‌کنند به بهترین تجمّلات، دختر خلیفه مسلمین  
علی ابن ابی طالب امیرالمؤمنین، گردنبند ندارد.

(این قضیه مال حضرت زینب و ام کلثوم نیست، آنها درجاتشان از این معانی عالی تر است. امیرالمؤمنین علیه السلام هنگام فوت سی و هفت دختر و پسر داشت از عیالات متعدد.)

یک گردنبند عاریه گرفت از آن پاسبان و کلیددار بیت المال؛ امیرالمؤمنین چشمش به این گردنبند افتاد، از کجا آوردی؟ از خازن شما گرفتم. چرا گرفتی؟ یا علی! آخر من که چیزی نداشتم؛ در روز عید می رسد، زنان قریش همه خود را به بهترین وجه زینت کرده؛ من دختر خلیفه

مسلمین هستم. حضرت فرمودند: زود برگردان! زود،

زود! اگر می دانستی، که حدّ بر تو جاری می کردم.

بعد خواستند آن خازن را. چرا دادی؟ یا علی! من که به

عنوان اخراج از بیت المال ندادم، از من امانت خواست،

من دادم گردش بیاندازد دو مرتبه به بیت المال

برمی گرداند، حضرت فرمودند: آیا از این گردنبندها به

تعداد زنهای مسلمان در بیت المال هست که به همه آنها

بدهی یا نه؟ گفت: نه، فرمودند: دختر من اختصاص

ندارد.

نشدید در جنگ بدر، عرض کردم که: عموی پیغمبر  
عبّاس را اسیر کردند و به طناب و زنجیر بسته بودند،  
آوردند، شب پیغمبر ناله عبّاس عموی خود را می شنید و  
خوابش نمی برد؛ گفتند: یا رسول الله چرا نمی خوابی؟  
حضرت فرمودند: صدای ناله عمویم نمی گذارد من  
بخوابم، چرا ناله می کند؟ با بند او را محکم بسته اند.  
رفتند بند عبّاس را باز کردند، یک قدری شل کردند،  
عبّاس خوابش برد. پیغمبر فرمود: ناله عمویم دیگر  
نمی آید. گفتند: یا رسول الله بند را شل کردیم. حضرت

فرمود، آیا از همه اسراء شل کردید یا نه؟ گفتند: نه.

گفت: بر شما جایز نیست، اینها اسراء شما هستند، اگر بر

عموی من این بند را شل می‌کنید بر همه باید بکنید.

رفتند بند همه را شل کردند، این می‌شود: **لِيَقُومَ النَّاسُ**

**بِالْقِسْطِ** (سوره الحديد قسمتی از آیه 25).

آنوقت أميرالمؤمنين را می‌آورند و می‌گویند: میزان

عدالت او تا این سرحد بود؛ ای بنده مسلمان! تو هم تا

همین میزان عدالت داشتی؟ دستت به بیت‌المال مسلمین

دراز می‌شد همین کار را می‌کردی؟ یا همه را صرف

مخارج شخصی می‌کردی و مؤمنین، مسلمین، ایتام،  
برهنگان، مستمندان، بیچاره‌ها و ضعفاء، گرسنه‌ها،  
مرضی، همینطور بمیرند؛ اندازه می‌گیرند، هر کس به این  
مقام نزدیکتر باشد در بهشت‌هایی نزدیکتر به مقام  
أمیرالمؤمنین زندگی می‌کند و هر که دورتر باشد، دور،  
آنکه خیلی دور است که در جهنم است، آنکه نزدیک  
است در بهشت است، نزدیکتر در بهشت، آن کسی که  
خیلی نزدیک است، مقامش نزدیک أمیرالمؤمنین است،

چون این میزانیّه کار می‌کند و این میزانیّه‌ها به اندازه‌ای  
دقیق کار می‌کند که از هر میزانیّه‌ای دقیق‌تر، قوی‌تر.

می‌گویند: بعضی ترازوها هست اینقدر این ترازو دقیق  
است که شما اگر یک کاغذی را بگذارید روی این ترازو  
و بکشید، بعد کاغذ را بردارید دو تا خط رویش بکشید و  
بگذارید روی این ترازو، ترازو نشان می‌دهد سنگینی اثر  
یک مدادی که روی این کاغذ کشیدید، این قدر دقیق  
است؛ آن ترازو از این دقیق‌تر است، می‌گوید:

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ، وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ

شَرًّا يَرَهُ (سوره الزلزلة، آیه 7 و 8).

«کسی که به اندازه سنگینی یک ذره‌ای (که به چشم دیده

نمی‌شود، در نور آفتاب انسان آن ذره را در هوا می‌بیند)

اگر کار خوبی انجام بدهد یا کار بدی، می‌بیند.»

چه قسم می‌بینید؟ همین ترازوها کار می‌کند، ترازوی

عدالت امیرالمؤمنین، خیرات امیرالمؤمنین. این یک

شخصیت میزان است برای عمل امت و حجّت برای امت

واقع شده، قرار داده می‌شود؛ اعمال انسان را هی به او

عرضه می‌دارند. عبودیت و مقام عبادت امیرالمؤمنین را  
می‌آورند؛ چه قسم نماز می‌خواند؟ چه قسم توجه به خدا  
می‌کرد؟

**داستان بیرون آوردن تیر از پای امیرالمؤمنین در حال**

**نماز**

پیکان در پایش رفت، از حضرت زهراء علیهاالسلام  
سؤال کردند ما پیکان را نمی‌توانیم در بیاوریم، آن  
حضرت فرمود: وقتی علی به سجده می‌رود در بیاورید،  
زیرا که ادراک نمی‌کند. پیکان را از پای امیرالمؤمنین در

حال سجده در آوردند، در حال غیر سجده تاب نمی آورد.  
پیکان سه شعبه بود، وقتی می خواستند در بیاورند باید  
پاره کنند در بیاورند، أمير المؤمنين در حال سجده این قدر  
متوغل بود.

اعمال امت را می آیند می سنجند، می گویند: ما این مقدار  
را از تو توقع نداریم که مانند أمير المؤمنين پیکان را از  
پایت در بیاورند. این را نمی خواهند، نمی خواهند هم در  
حال نماز اینطور جذبات الهی تو را بگیرد که بیهوش  
بیافتی روی زمین؛ یک نماز با حضور قلب از تو

خواستیم، بگو الله اکبر، السلامُ علیکم فکر تجارت و  
زراعت و حکومت و ریاست و خرید و فروش و جمع  
مال و زن و فرزند نباش، این هم مشکل بود؟ آن وقت  
اگر انسان این مقدار دیگر عمل نتواند بیاورد، خیلی  
شرمندگی دارد.

## **جهاد أمیر المؤمنین و فداکاری آن حضرت «میزان» است**

در آن نهایت درجه شدائد جنگ، بدن پاره می شد خون  
می آمد؛ در جنگ احد أمیر المؤمنین علیه السلام نود زخم  
خورد که بعضی از زخم ها تا استخوان سرایت کرده بود و

این زخم‌ها را که بستند فتیله گذاشتند و بستند برای این  
جراحی و زخم، این قسم فدا کاری می‌کرد برای پیغمبر  
اکرم. این را می‌آورند قرار می‌دهند، آن افرادی هم که در  
این صحنه جنگ آمدند شمشیر از غلاف بیرون نیاوردند،  
یا فرار کردند رفتند بالای کوهها، بعد از سه روز آمدند،  
که آیا پیغمبر را کشتند یا نکشتند؟ اینها با همدیگر یک  
درجه هستند؟!!

آنها ادعای خلافت می‌کنند می‌گویند: علی ما از تو بیشتر  
لیاقت داریم که بیائیم و حکومت مردمان مسلمین را  
حیازت کنیم و بر آنها ریاست کنیم.

بعد از اینکه این زخم‌ها در بدن امیرالمؤمنین قرار گرفت  
امیرالمؤمنین افتادند توی بستر در مدینه بعد از جنگ  
احد؛ به پیغمبر خبر رسید کفار بیرون شهر می‌خواهند  
شبیخون بزنند. پیغمبر اعلام کرد مردم حرکت کنند برای  
جهاد و دفاع، امیرالمؤمنین علیه‌السلام با این حال از  
بستر برخاست و شمشیر دست گرفت و رفت.

در آن شب تاریک پر از خوف و وحشت مشک را داد  
پیغمبر به سعد وقاص، برو یک مشک آب بیاور. رفت هر  
جا را گشت، گفت: یا رسول الله! رفتم آب پیدا نکردم.  
به دیگری داد، به دیگری، پیدا نکردند؛ به امیرالمؤمنین  
داد، امیرالمؤمنین تو حرفش پیدا نکردم، نیست، نیست؛  
آب باید بیاورد، پیغمبر از او آب خواسته، این حرفها  
چییه؟ مشک را برداشت و آمد، یک صحرا پر از ظلمت،  
صحرائی که ظلمانی است، تاریک و سرد، تمام دشمن  
اطراف سرزمین بدر را گرفتند، رفت در میان چاه، مشک

را پر از آب کرد تنها، برخاست مشک را آورد بیرون چاه،  
وقتی حرکت می کرد بسوی پیغمبر، سه مرتبه باد تند آمد  
که از شدت باد امیرالمؤمنین نشست؛ بعد آمد خدمت  
پیغمبر، یا علی! چرا دیر آمدی؟ سه مرتبه باد آمد.  
حضرت فرمودند: آن سه مرتبه باد جبرائیل، اسرافیل،  
میکائیل بود، هر کدام با هزار ملک، از آسمان آمده‌اند  
برای آفرین گفتن بر تو، تهنیت بر تو، ملائکه بر تو افتخار  
می کند، مباحات می کند، این سه هزار ملائکه فردا تو را  
کمک می کنند، پیروزی به دست توست.

سیصد و سیزده نفر لشگریان مسلمان بود در جنگ بدر و  
نهصد و پنجاه نفر لشگر کفار، آنها همه شمشیر و عدّه و  
عدّه و اسب و شتر؛ اینها هیچ نداشتند. امیرالمؤمنین علیه  
السّلام از آنها سی و شش نفر کشت، سی و چهار نفر  
دیگر را بقیّه اصحاب پیغمبر با کمک ملائکه؛ یعنی  
امیرالمؤمنین به تنهایی بیش از نصف تمام جمعیت که  
سیصد و سیزده نفر بودند قرار دارد، این می شود میزان.

**أفضلیت امیرالمؤمنین علیه السّلام از ملائکه مقربین**

**وأنبیاء مرسلین**

آن شبی که در فراش پیغمبر خوابید، در روایات داریم، شیعه گفته، سنی گفته، بزرگان اهل تسنن، این روایت را گفته‌اند که: جبرائیل بالای سر امیرالمؤمنین نشسته بود و میکائیل پائین پا و امیرالمؤمنین را باد می‌زدند و می‌گفتند: بَخِ، بَخِ لَكَ يَا عَلِيَّ تمام ملائکه آسمان الآن متوجه تو هستند و خداوند علیّ اعلیٰ به تو افتخار کرده بر جبرائیل و میکائیل.

خداوند خواست میکائیل و جبرائیل را امتحان کند، گفت: یکی از شما را من عمرش را بر دیگری زیادتر قرار

دادم، کدامیک از شما انتخاب می کند عمرش کمتر باشد و  
عمر رفیقش بیشتر؟ نه جبرائیل گفت: عمر من کمتر،  
میکائیل بیشتر؛ نه میکائیل گفت: من کمتر و عمر جبرائیل  
بیشتر. بعد خداوند گفت: بروید پائین! آمدند پائین؛  
گفتند: بروید بر بالای سر و پائین پای این مرد بنشینید،  
یک جوان بیست و سه ساله که بیشتر نیست، این جوان  
خود جای پیغمبر خوابید و تمام بدن خود را آماج تیر و  
پیکان و شمشیر و نیزه قرار داده، حاضر کرده خود را که  
چهل نفر از شجاعان و افحالی روزگار از دشمنان بریزند و

او را قطعه قطعه کند، این مواساتی که علی با پیغمبر کرده شما که دو تا ملائکه مقرب من هستید نتوانستید بکنید. پس علی از انبیاء افضل است، علی از ملائکه مقرب افضل است.

آن حال رحم و عطوفت و آن مهربانی که أمير المؤمنين داشت، اینجا چه داستانهای است. ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغة» اینجا داستانها ذکر می کند، از شافعی و زمخشری داستانها ذکر می کند و می گوید: این دیگر هیچ قابل هضم و تحلیل فکری نیست که أمير المؤمنين آن

مرد شجاعی است که برای پیشرفت دین و سرکوبی ظالم  
از هیچ چیز دریغ نداشت، فردا می‌آمد در بازار چشمش  
به یک یتیم و به یک فقیری می‌افتاد، به یک مستمندی  
می‌افتاد، بی اختیار اشکش جاری می‌شد، این پهلوان یل  
است، میدان قدرت است، عرش با آن طور مناسب است.  
اگر رقیق القلب و دارای عطوفت و رحمت است آن  
شجاعت یعنی چه؟ این صفات متضادی که در علی واقع  
شده دلالت می‌کند بر اینکه مظهر صفات جمال و جلال  
الهی است.

علی فانی در خداست، صفات جمال و جلال الهی در او  
طلوع می کند، آنجائی که باید شمشیر بزند هیچ باک ندارد  
و آنجائی که باید توقّف کند و عطوفت کند به اندازه‌ای  
پائین می آید، پائین می آید، پائین می آید در کنار کوفه  
پهلوی آن بچه یتیم می نشیند، او را بغل می کند، می بوسد،  
دست بر سر او می کشد، او را نوازش می کند، به منزل  
می رساند و می رود دنبال کارش؛ خلیفه المسلمین هم  
هست.

اصحابی هم تربیت کرد برای خود نظیر اینها. آن اصحاب با وفای امیرالمؤمنین مثل قیس بن سعد بن عباده، مثل محمد بن ابی ابکر، مثل مالک اشتر، مثل سعد؛ اینها خیلی صفات عالی داشتند و واقعاً انسانهای ملکوتی بودند. خوب این هم مقام میزان است دیگر.

پس بنابراین: **لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ** آنوقت در میان امت میزانی که خدا از تمام اعمال امت را با او اندازه گیری کند، این میزانیّه امیرالمؤمنین است.

أفرادیکه به أميرالمؤمنين شبیه باشند، به یک لحظه از

تمام عوالم عبور می کنند

خوشا به حال آن کسانی که در دنیا این میزانیّشون به

اميرالمؤمنين خیلی نزدیک باشد. در روز قیامت هم خیلی

نزدیک است. به یک چشم به هم زدن از حشر و نشر و

قیامت و صراط و حساب و عرض و اینها عبور می کند

فی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكِ مُقْتَدِرٍ (سوره القمر ، آیه

(.55)

این حالات امیرالمؤمنین بود که روز به روز در دنیا  
طلوعش بیشتر می‌شود و مردمی حتی خارج از دین به او  
می‌گروند و او را یگانه نمونه شرف و انسانیت می‌دانند و  
برای او کمال احترام و فضیلت قائلند، گرچه مسلمان  
نیستند.

جبران خلیل جبران می‌گوید: علی انسانی بود مافوق  
زمان خود، (مرد مسیحی است این مرد) و من تعجب  
می‌کنم چگونه زمان افرادی را به وجود می‌آورد که مافوق  
زمان خود هستند؟! این روش امیرالمؤمنین بود.

آنقدر مخالفین برای نشان دادن امیرالمؤمنین و از بین بردن  
آن حضرت حتی از بین بردن نام و نشان آن حضرت  
کوشش کردند، از کشتن و دار زدن و حبس کردن و زور  
گفتن و اعدام کردن هیچ خودداری نکردند؛ تا چه موقع؟  
تا مدتهای مدید سالیان دراز که اسم علی روی زمین  
نماند؛ اصلاً مردم نفهمند عدالت یعنی چه؟ چون  
میخواستند دست به خون مردم آغشته کنند، دست به  
نوامیس مردم دراز کنند، حکومت خود را بر اساس ظلم

و جور قرار بدهند؛ و این مکتب بر هم زنده آن دستگاه  
است؛ لذا سعی کردند که نام علی روی زمین نباشد.

**سه معجزه امیرالمؤمنین علیه السلام به نقل از ابن شهر**

**آشوب مازندرانی**

ابن شهر آشوب می گوید: از معجزات امیرالمؤمنین بعد از  
امیرالمؤمنین سه چیز است؛ گذشته از آن معجزات زمان  
امیرالمؤمنین، سه معجزه دارد؛ یکی اینکه فضائل و مناقب  
او را دشمنانش هم با هم ذکر می کنند. افرادی هستند که  
در مکتب امیرالمؤمنین نیستند ولی آنقدر روایات در

فضائل أميرالمؤمنين که خود آنها نقل کرده‌اند و در مجالس می‌نشینند بیان می‌کنند و اگر یکی از آنها انکار کند دیگری می‌گوید: این قابل انکار نیست، این به روایت صحیح به ما رسیده، در فلان کتاب، و فلان کتاب؛ این یک.

دوم اینکه دشمنان آن حضرت کتابهایی در فضائل آن حضرت نوشتند، این آقای سنی مذهب کتاب در فضیلت أميرالمؤمنين نوشته؛ ابن جریر طبری صاحب کتاب «ملوک و الامم» که به نام «تاریخ طبری» معروف است

یک کتاب نوشته به نام «الغدیر»، کتاب به نام «الغدیر»،  
واقعۀ غدیر. احمد حنبل یک کتاب نوشته در فضائل  
أمیرالمؤمنین، به نام فضائل احمد حنبل. نسائی که یکی  
از ائمّه اهل تسنن است یک کتاب در فضیلت  
أمیرالمؤمنین نوشته؛ و آنچه را من تتبع کرده‌ام تا به حال  
از علماء بزرگ و شاخص اهل تسنن صد و هشتاد و سه  
کتاب در فضائل أمیرالمؤمنین نوشته شده، به دست  
علمای سنی مذهب، این معجزه نیست؟!!

مطلب سوّم اینکه دشمنان أميرالمؤمنين به هر قوه‌ای  
متّکی شدند برای اینکه اسم أميرالمؤمنين را از روی زمین  
بردارند، کسی نام علی را نشنود و نگوید، روایتی از آن  
حضرت نقل نکند.

معاویه وارد شد در مدینه، رو کرد به ابن عباس، گفت:  
ای ابن عباس! من به تمام شهرها دستور داده‌ام، نوشته‌ام  
که هیچکس حقّ ندارد فضیلتی از فضائل أميرالمؤمنين،  
ابوتراب نقل کند، تو هم حقّ نداری نقل کنی. ابن عباس

گفت: ما را از قرآن خواندن منع می‌کنی؟ گفت: نه، قرآن

بخوانید. ابن عباس گفت: از

تفسیر قرآن منع می‌کنی؟ از تأویل و معنی قرآن منع

می‌کنی؟ گفت: بلی. چون تفسیر و تأویل قرآن همه‌اش

أمیرالمؤمنین است، ابن عباس گفت: قرآن بخوانیم

معنی‌اش را نفهمیم؟! گفت: معنی‌اش را بفهمید اما از غیر

طریق اهل بیت، از روایاتی که دیگران نقل می‌کنند. ابن

عباس گفت: قرآن بر اهل بیت نازل شده، ما معنی‌اش را

از اهل بیت نپرسیم؟! برویم از یهود و نصاری پرسیم

معنی قرآن چیه؟ معاویه گفت: همین که گفتم. برخاست،  
و گفت: در کوچه و بازار مدینه اعلام می‌کنم که معاویه  
ذمه خود را بری کرده از هرکسی که یک فضیلت از  
فضائل امیرالمؤمنین نقل کند. اگر کسی یک فضیلت نقل  
می‌کرد می‌کشتند، بدون برو و برگرد.

عبدالله بن شداد لثی می‌گوید: دلم آتش گرفته بود،  
می‌خواستم یک فضیلت از فضائل امیرالمؤمنین نقل کنم  
نمی‌توانستم؛ و من آرزو می‌کردم که به من مهلت بدهند،  
من بیایم از صبح تا به غروب فضیلت آن حضرت را نقل

کنم و بعد مرا گردن بزنند، راضی بودم؛ ولی این کار را هم به من مهلت نمی دادند، همان فضیلت اوّل هم که نقل می کردم می خواستند گردن بزنند.

سالیان دراز گذشت در بین فقهاء و محدّثین افرادی آمدند و روایاتی را در تفسیر، در حدیث، در سنت، در تاریخ، در ادب از أميرالمؤمنین می خواستند نقل کنند در کتاب و در نوشته هم بعد از اینکه می نویسد نام علی را نمی توانستند ببرند، می گفتند: **عَنْ رَجُلًا مِنْ قُرَيْشٍ**، این مطلب از یک مردی از قریش است.

عبدالرحمن بن ابي لیلی روایاتی را که از امیرالمؤمنین  
نقل می‌کند، می‌گوید: مِنْ رَجُلٍ، عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِ  
رَسُولِ اللَّهِ، از یک مردی از اصحاب رسول خدا.

حسن بصری روایاتی را که نقل می‌کند می‌گوید: از  
ابوزینب، از پدر زینب؛ چون امیرالمؤمنین به ابوزینب  
معروف نبود، به ابی‌الحسن معروف بود، روایاتی که به  
عنوان ابوزینب نقل می‌کند.

شعبی می‌گوید: من می‌رفتم پای منابر بنی امیه می‌نشستم،  
در نمازهای جمعه، نمازهای عید خطبه‌ها خوانده می‌شد

و أميرالمؤمنين را لعن مي‌کردند، سبّ مي‌کردند، بد  
مي‌گفتند، درجات او را پائين مي‌آوردند؛ اما من مي‌ديدم  
مثل اينکه اين مرد را گرفتند و دارند به آسمان مي‌برند،  
مثل اينکه مي‌ديدم هر چي اينها بدی مي‌گويند باز  
فضيلت أميرالمؤمنين دارد درخشندگی مي‌کند و نور  
مي‌دهد. آنوقت فضيلت براي بنی‌امیه نقل مي‌کردند،  
منزلت نقل مي‌کردند، جعل مي‌کردند، تعريف مي‌کردند  
براي مردم؛ و من مي‌ديدم که در بالای منبر مثل اينکه  
شکم‌های مردار و گندهای جيفه‌ها را مي‌شکافند و منتشر

می‌کنند، هرچه بیشتر تعریف می‌کردند، بوی تعفن آن  
بیشتر فضا را می‌گرفت.

ابن نباته می‌گوید: خواستند نور امیرالمؤمنین را خاموش  
کنند، ولی نتوانستند؛ بلکه یک صیحه بر صیحه قیامت  
اضافه شد. امیرالمؤمنین صیحه‌اش در دنیا پیچید مانند  
صیحه قیامت. عدل او، انصاف او، رحمت او آمد زمین را  
گرفت. در هر شهری شما بروید بگردید از قبور اولاد او  
پیدا می‌کنید، مردم قبور اولاد او را به عنوان تقرّب مزار  
خود قرار می‌دهند.

بخاری و مسلم و ابن بصره ابن نعیم این روایت را نقل می‌کنند که: وقتی که پیغمبر اکرم حالشان سنگین بود و زیر بغل پیغمبر اکرم را گرفتند بیاورند برای مسجد، عائشه می‌گوید: زیر بغل پیغمبر را گرفت فضل پسر عبّاس و رَجُلٌ آخِر و یک مرد دیگر، نمی‌گوید آن مرد دیگر کیست؟ یا از روی حسادت خود یا اینکه بعداً نتوانستند بیان کنند و روّات در آن تصرّفی کردند؛ خلاصه نمی‌گوید: زیر بغل پیغمبر را فضل و علی گرفتند، می‌گویند: فضل و رَجُلٌ آخِر.

این قسم خاموش کردند نور علی را، ولی گرفت دنیا را،  
کجا می‌توانند خاموش کنند؟! مگر قابل خاموش کردن  
است؟

يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ  
كَرِهَ الْكَافِرُونَ

می‌خواهند نور خدا را خاموش کنند؟! نور خدا که قابل  
خاموش کردن نیست، آنها خودشان را پست می‌دیدند.

هر مه فشاند نور و سگ عو عو کند

کسی بر طینت خود می‌تند

خوب این مکتب أميرالمؤمنين است. حالا ما مسلمانها،  
ما شيعيان بايد حواس خودمان را جمع كنيم، بدانيم كه  
معنى ميزان چيست؟ بدانيم كه على يك آدمى است كه  
تعارف سرش نمى‌شود و عقيل را آنطور متوجه كرد و  
متنبه كرد كه از صراط عدالت خارج نشود و گردنبندها را از  
دختر خود گرفت و به بيت المال برگرداند، مالى كه دختر  
به عنوان عاريه گرفته بود.

ما بايد نزديك كنيم خودمان را، در عبادت، در تصرف  
اموال، اجتناب از محرمات، دست زدن به كارهاى حرام،

رشوه، ربا، قمار، معاملاتی که از غش و غلّ به وجود  
می‌آید و آن معامله را باطل می‌کند؛ اگر بکنیم ما نزدیک  
می‌شویم در دنیا و آخرت کامیابیم و اگر نشد ضرر  
کردیم.

ما که می‌گوئیم علی، باید این ترازوی خود را نزدیک  
کنیم به آن ترازو، این شاهین سنجش اعمال خود را  
منطبق بر آن شاهین کنیم، اگر توانستید شاهین روی  
شاهین قرار بگیرد که به! به! ما فانی در ذات خدا شدیم و

به حقیقت مقام ولایت اعتراف کردیم، و اگر نه هر چه

نزدیکتر بهتر.

والسلام